

فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)
سال بیست و ششم، دوره جدید، شماره ۳۱، پیاپی ۱۲۱، پاییز ۱۳۹۵

سه چهره یک پادشاه: گناهکار، پیروزمند و نیک، یا کوروش دیگر؟^۱

شهرام جلیلیان^۲

تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۳۱

تاریخ تصویب: ۹۵/۴/۲۲

چکیده

یزدگرد یکم (۳۹۹-۴۲۰ میلادی) با دوری جستن از جنگ با امپراتوری روم، که خود سخت گرفتار شورش‌ها و آشفتگی‌های سیاسی بود، و پایان بخشیدن به پیگردها و آزارهای گهگاه مسیحیان و یهودیان، هم بزرگان ایرانی خواهنده جنگ با دشمن دیرینه ایران را به خشم آورد و هم آزرده‌گی و ناخشنودی موبدان زردشتی را، که هیچ‌گاه چشم دیدن بردباری مذهبی شهریاران ایران و گسترش فزاینده آموزه‌های مذهبی بیگانه در ایران را نداشتند، موجب شد. از این رو، در سنت تاریخ‌نگاری ساسانیان، که بازتاب دیدگاه موبدان و بزرگان زردشتی است، گویا بیشتر در واکنش به بردباری و شکیبایی مذهبی یزدگرد با یهودیان و مسیحیان، او چهره فرمانروایی گناهکار، خشن و ستمگر به خود می‌گیرد. گذشته از

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HII.2016.2513

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز؛ jalilian.sh@scu.ac.ir

این چهرهٔ زشت یزدگرد، دو چهرهٔ دیگر هم از او در ادبیات یهودی و مسیحی به چشم می‌آید. گزارش‌های یهودی که از پیوند دوستانهٔ یزدگرد با یهودیان سخن می‌گویند، او را بسیار نیک‌خواه و هوادار یهودیان و پیروزمند دیگر می‌خوانند و مسیحیان همروزرگار یزدگرد، او را فرمانروایی پیروزمند و نیک و کنستانتین دیگر برای دنیای مسیحیت می‌انگاشتند. در این پژوهش، کوشش خواهد شد از دیدگاه زردشتیان، یهودیان و مسیحیان، به توصیف سه چهرهٔ یزدگرد و واکاوی ناسازگاری نگاه سنت ایرانی با گزارش‌های یهودی و مسیحی دربارهٔ دورهٔ فرمانروایی یزدگرد پرداخته شود.

واژگان کلیدی: ساسانیان، یزدگرد یکم، زردشتیان، یهودیان، مسیحیان، امپراتوری روم، آرکادیوس.

مقدمه

در تاریخ ساسانیان، یزدگرد یکم ۳۹۹-۴۲۰ م. با ویژگی‌های چون بردباری دینی و پایان‌بخشیدن به پیگردها و آزارهای گهگاه مسیحیان و یهودیان، و از این‌رو، ناخشنودی موبدان زردشتی از سیاست‌های مذهبی او، و دوری‌گزیدن از جنگ‌های گذشته با امپراتوری روم شناخته می‌شود. پیامد آشکار این شیوهٔ شهریاری، خشم بزرگان ایرانی خواهند جنگ با دشمن دیرینهٔ ایران، و نیز آزرده‌گی موبدانی بود که خود را نگاهبانان راستین کیش باستانی زردشتی می‌دیدند و هیچ‌گاه از وجود یهودیان و مسیحیان در گسترهٔ ایران‌شهر و بردباری دینی پاره‌ای فرمانروایان ایرانی خشنود نبودند. از این‌رو، یزدگرد یکم در ادبیات دینی و تاریخی مسیحیان و یهودیان، در چهرهٔ فرمانروایی پیروزمند، نیک‌خواه و صلح‌جو ستوده شده است، اما در سنتی که دیدگاه بزرگان و موبدان زردشتی را بازتاب می‌دهد، او چهرهٔ فرمانروایی گناهکار و ستمگر به خود گرفته است.

در پژوهش‌هایی که دربارهٔ تاریخ، فرهنگ و دین ساسانیان صورت گرفته، تا اندازه‌ای به سیاست دینی بردبارانهٔ یزدگرد یکم دربارهٔ نازردشتیان و پیوند دوستانهٔ او با امپراتوری روم پرداخته شده است، با وجود این هنوز باید پژوهش‌های بیشتری دربارهٔ دورهٔ

فرمانروایی و بازتاب سیاست‌های دینی او در تاریخ‌نگاری ایرانی - عربی، و ادبیات مسیحی و یهودی انجام گیرد. گذشته از آگاهی‌های پراکنده درباره یزدگرد یکم در کتاب‌های تاریخ ساسانیان، گئو ویدن‌گرن در مقاله‌ای به نام «جایگاه یهودیان در شاهنشاهی ساسانیان»، به پیوند دوستانه یزدگرد یکم با یهودیان و ستایش او در ادبیات تلمودی پرداخته است (Widengren, 1961: 117-162). جثوفری گریترکس و جاناتان بردیل هم در مقاله‌ای به نام «آنتیوخوس پرستیس: خواجه‌ای ایرانی در دربار تئودوسیوس دوم»، آگاهی‌های ارزنده‌ای درباره چگونگی فرزندخواندگی تئودوسیوس دوم از سوی یزدگرد یکم و پیوند دوستانه او با امپراتوری روم و همچنین جایگاه سیاسی نیرومند آنتیوخوس خواجه، نماینده یزدگرد برای پروراندن تئودوسیوس خردسال در دربار روم، به دست داده‌اند (Greatrex and Bardill, 1976: 171-197). اسکات مک‌دوناف هم در مقاله‌ای سودمند به نام «یک دومین کنستانتین؟ یزدگرد پادشاه ساسانی در تاریخ و تاریخ‌نگاری مسیحی»، به دیدگاه مسیحیان درباره یزدگرد یکم و پیوند او با مسیحیان، و بازتاب چهره او در تاریخ و تاریخ‌نگاری مسیحی پرداخته است (McDonough, 2008: 127-141). در زبان فارسی، تا جایی که نویسنده آگاهی دارد تنها دو مقاله را می‌توان نام برد که البته موضوع آنها هم رخدادهای دوره فرمانروایی یزدگرد یکم و سیاست‌ها و بردباری دینی او درباره یهودیان و مسیحیان نیست. آمنون نتصر در مقاله «شاهان ساسانی در تلمود؛ شاپور اول، شاپور دوم، و یزدگرد اول»، چند اشاره در داستان‌های تلمودی به یزدگرد را یادآور شده است (نتصر، ۱۳۵۱: ۹-۲۳)، و تورج دریایی هم در مقاله «تاریخ، حماسه و سکه‌شناسی: بررسی واژه رام‌شهر، لقب یزدگرد اول»، تنها به مطالعه منشأ و معنای لقب «رام‌شهر» (برقرارکننده آرامش در کشور) در سکه‌های یزدگرد یکم و اهمیت آن در سکه‌شناسی، تاریخ و حماسه دوره ساسانیان پرداخته است و اشاره بسیار ناچیزی به بردباری یزدگرد با نازردشتیان ایران دارد (دریایی، ۱۳۹۱: ۷۳-۷۹).

نخستین چهره یزدگرد یکم؛ پادشاه پیروزمند و نیک

گزارش‌های تاریخی، یزدگرد («آفریده ایزد/ ایزد آفریده») را پسر شاپور دوم (طبری، ۱۳۵۲: ۶۰۷/۲) و یا پسر شاپور سوم (بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۴۱؛ دینوری، ۱۳۷۱: ۷۸؛ تجارب‌الأمم

فی اخبار ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۳: ۲۱۷؛ فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۵۶۶/۵-۱۵۶۷) خوانده‌اند و یا تنها اشاره می‌کنند که «یزدگرد پسر شاپور» بوده است (یعقوبی، ۱۳۶۶: ۱/۱۹۹؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۹۴؛ همو، ۱۳۸۲: ۱/۲۵۵؛ بیرونی، ۱۳۶۳: ۱۶۴؛ ابن‌العبری، ۱۳۷۷: ۷۶؛ شهرستان‌های ایران، ۱۳۸۸: ۳۹؛ Cameron, 1969-1970: 125). به عقیده نولدکه، این شاپور پدر یزدگرد، شاپور سوم بوده است (نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۰۲، پانوشت شماره ۱)، اما چون طبری در جایی گزارش می‌دهد که یزدگرد پسر بهرام کرمان‌شاه، پسر شاپور دوم بوده است و در جایی دیگر بازگو می‌کند که پاره‌ای ایرانیان وی را برادر بهرام کرمان‌شاه و پسر شاپور دوم می‌خوانده‌اند، پژوهنده‌ای دیگر چنین نتیجه گرفته است که اگر تاریخ‌نویسان بهرام را پسر شاپور می‌نوشته‌اند، این شاپور به باور آنها شاپور دوم بوده است، نه شاپور سوم (شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۲۲). در «کارنامه گردهمایی اُسقفان سلوکیه-تیسفون» که در ۴۱۰ میلادی در دوره پادشاهی خود یزدگرد یکم و با ستایش او آغاز شده، وی «یزدگرد پسر شاپور» خوانده شده است که این اشاره هم ابهام‌آلود است (نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۰۵، پانوشت شماره ۱). در دیگر گزارش‌ها به اشتباه یزدگرد یکم، پسر بهرام چهارم خوانده شده است (نک: طبری، ۱۳۵۲: ۶۰۷/۲ در یک گزارش؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۴۰-۶۴۱ در یک گزارش؛ بلاذری، ۱۳۶۴: ۴۷؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۱۱؛ مسعودی، ۱۳۸۲: ۲۷۷/۱ در یک گزارش؛ بیرونی، ۱۳۶۳: ۱۶۴ در یک گزارش؛ مقدسی، ۱۳۴۹: ۱۴۰/۳؛ حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۱۱، ۱۶، ۲۳، ۵۲؛ خوارزمی، ۱۳۴۷: ۱۰۲؛ ابن‌بلخی، ۱۳۷۴: ۸۲، ۲۰۰؛ مجمل‌التواریخ و القصص، ۱۳۸۳: ۳۵).

در دوره یزدگرد یکم در مرزهای باختری و شمال باختری ایران آتش جنگ‌های ایران و امپراتوری روم فروخوایده بود (Procopios, 1954: 1/17-22; Cameron, 1969-1970: 125-126؛ وینتر و دیگناس، ۷۸-۸۱)، اما روم سخت گرفتار آشفتگی و شورش‌ها و درگیر نبردهای خونین با یورش‌های گت‌ها و فرانک‌ها به مرزهای خود بود. آرکادیوس (۳۸۳-۴۰۸ میلادی)، امپراتور روم شرقی و برادرش هونوریوس (۳۹۳-۴۲۳ میلادی) امپراتور روم غربی، که شایستگی‌های جنگی ویژه‌ای هم نداشتند، کوشیدند تا آتش شورش‌ها را فروخوابانند (مشکور، ۱۳۶۷: ۱/۴۶۱-۴۶۴؛ وینتر و دیگناس، ۷۸-۸۱؛ Rawlinson, 1882: 270-271؛ Procopios, 1954: 1/17-22؛ همچنین برای آگاهی‌های بیشتر درباره تاریخ

روم در سده پنجم میلادی و رخداد‌های دوره امپراتور آركاديوس، نك: Cameron, 1993: 149-150; Cameron and Ling, 1993: 1-9; Blockley, 1992: 46; Liebeschuetz, (1991: 99-100).

آركاديوس پیوند دوستانه‌ای با یزدگرد داشت و ماروثا، اسقف میافارقین را همچون نماینده خود به دربار ایران فرستاد (کریستنسن، ۱۳۷۴: ۳۶۸؛ Greatrex and Bardill, 1976: 172). یزدگرد شیفته دانایی و آراستگی ماروثا شد و البته او که پزشک بزرگی هم بود، توانست یزدگرد را از یک بیماری سخت برهاند. ماروثا در گفتگوی خود با یزدگرد، فروتنانه آزادی مذهبی مسیحیان ایران، رهایی زندانیان مسیحی و آزادی رفت و آمد اسقف‌ها و کشیشان را به کلیساهای منطقه خود، و برگزاری گردهمایی اسقف‌های کلیسای ایرانی را خواستار شد (کریستنسن، ۱۳۷۴: ۳۶۸؛ مشكور، ۱۳۶۷: ۴۵۹/۱-۴۶۰). یک گزارش مسیحی می‌گوید دوستی یزدگرد با ماروثا، موع‌ها را سخت آزرد و خشمگین ساخته بود، و آنها کوشیدند با نیرنگی او را از چشم شاه بیندازند. با وجود این، ماروثا نیرنگ را دریافت و یزدگرد چنان از نیرنگ موع‌ها به خشم آمد که فرمان به مرگ آنها داد و به ماروثا هم آزادی داد تا هر کجا می‌خواهد کلیسا بنیان گذارد (وینتر و دیگناس، ۱۳۸۶: ۱۹۵-۱۹۶).

یزدگرد به پیگردها و آزارهای مسیحیان، که از دوره شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹ میلادی) آغاز شده بود، پایان بخشید و با تأثیر چشمگیری که در گسترش مسیحیت در بیرون از مرزهای امپراتوری روم گذاشت، جایگاه ویژه‌ای در تاریخ کلیسای شرقی - کلیسای مسیحیان نستوری یا سُرّیانی شرقی - به دست آورد (کریستنسن، ۱۳۷۴: ۳۶۸-۳۷۲؛ McDonough, 2008: 128). به خواهش ماروثا و پذیرش یزدگرد، در سال ۴۱۰ میلادی، یک انجمن کلیسایی در سلوکیه - تیسفون، برای گفتگو درباره امور مسیحیان و گرفتاری‌های کلیسای مسیحی ایرانی برگزار شد. پیک‌های شاه به فرمانروایان همه استان‌ها پیغام بردند که اسقفان برای این انجمن به سلوکیه - تیسفون آیند. این انجمن که اسحاق، اسقف سلوکیه - تیسفون و ماروثا ریاست آن را به عهده داشتند، با نیایش برای سلامتی شاهنشاه ایران آغاز شد و یک نتیجه مهم آن پذیرش قوانین و مصوبات انجمن کلیسایی نیقیه در سال ۳۲۵ میلادی و در دوره کنستانتین بزرگ، برای کلیسای ایرانی بود. یزدگرد

همهٔ قوانین انجمن کلیسایی ۴۱۰ میلادی را پذیرفت و اسحاق، اسقف سلوکیه - تیسفون را به ریاست همهٔ مسیحیان ایران برگزید. به فرمان شاه، خسرو یزدگرد وزرگ فرمذار، و مهر شاپور ارگبد، اسقف‌ها را به دربار خواندند و از سوی یزدگرد با آنها سخن گفتند و به مسیحیان اطمینان دادند همهٔ آنهايي که از قوانین اسحق و ماروثا سرپیچی کنند مجازات خواهند شد (کریستنسن، ۱۳۷۴: ۳۶۹). آنگاه یزدگرد بردبارانه به همهٔ مسیحیان ایرانی آزادی دینی داد و آنها اجازهٔ بازسازی ساختمان‌های دینی خود و انجام آیین‌های مذهبی را به دست آوردند. زندانیان مسیحی آزاد شدند و اسقف‌ها و کشیش‌ها توانستند آزادانه به کلیساهای منطقهٔ خود رفت و آمد کنند. مسیحیان از چنین آزادی‌های دینی که یزدگرد به مسیحیان ایران بخشیده بود، شادمان شدند و آنها را همتای آزادی‌هایی می‌خواندند که امپراتور روم، کنستانتین بزرگ در ۳۱۳ م. در «فرمان میلان» به مسیحیان امپراتوری روم داده بود (میلر، ۱۳۸۲: ۲۸۲-۲۸۴؛ فرای، ۱۳۸۲: ۵۰۸-۵۰۹؛ McDonough, 2008: 127-128).

حتی اسقف‌های مسیحی در انجمن سلوکیه - تیسفون، در یادکرد یزدگرد با همان زبانی سخن گفته‌اند که برای کنستانتین بزرگ استفاده می‌کرده‌اند و این خود به همانندی بیش‌تر چهرهٔ یزدگرد با کنستانتین در ادبیات مسیحی می‌افزاید، چنان که لقب «پیروزمند» که همیشه در ادبیات مسیحی همراه نام یزدگرد می‌آید، همواره همراه نام کنستانتین هم دیده می‌شود (McDonough, 2008: 130). اسقف‌های مسیحی، پادشاه ایرانی زردشتی پشیمان خود را مردی «پیروزمند»، «صلح‌جو»، «شکوهمند، نیرومند و صلح‌دوست» و «فرمانروایی که با یاری خداوند در همهٔ جهان صلح را گسترانیده است و کلیساهای و گوسفندان مسیح (= مسیحیان) از نیکی‌های او برخوردار شده بودند»، خوانده‌اند (McDonough, 2008: 129-130). نکتهٔ بسیار مهم‌تر این که یزدگرد همچون کنستانتین صلح و آرامش را برای مسیحیان به ارمغان آورد، به آزارها و پیگردهای آنها پایان بخشید و با اعطای آزادی‌های دینی به مسیحیان ایران و تأیید و پشتیبانی از قوانین انجمن دینی بزرگان مسیحی ایران در سلوکیه - تیسفون، چنان از دیدگاه مسیحیان همانند کنستانتین بزرگ شد که حتی گهگاه در ادبیات مسیحی از یزدگرد به نام «دومین کنستانتین» یاد شده است (McDonough, 2008: 127-141). شکیبایی مذهبی یزدگرد چنان بود که مسیحیان حتی امیدوار بودند که او تعمید یابد و مسیحی گردد (میلر، ۱۳۸۲: ۲۸۱-۲۸۲؛ McDonough, 2008: 131). آنها

از یزدگرد با بهترین صفت‌ها همچون «شاه پیروزمند و باشکوه» سخن می‌گفتند (آسموسن، ۱۳۷۷: ۳۸۵) و از او چنین یاد می‌کردند: «یزدگرد، پادشاه نیک و مهربان، که از میان فرمانروایان به عنایت الاهی مخصوص است؛ یادش به خیر، و زندگی آینده‌اش بهتر از گذشته باد. هر روز بر بیچارگان و بی‌چیزان نیکی می‌کرد» (نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۰۶) پانوشت شماره ۳).

در درازای فرمانروایی یزدگرد، دیدگاه و سیاست مذهبی او درباره مسیحیان ایران، همانندی چشمگیری با سیاست‌ها و رفتار مذهبی کنستانتین با مسیحیان در یک سده پیش داشت. آنها پس از آغازیدن بردباری خود درباره آیین مسیح و گستراندن صلح و آرامش برای مسیحیان، با برگزاری انجمن‌های کلیسایی - انجمن سلوکیه - تیسفون در دوره یزدگرد یکم و انجمن نیقیه در دوره کنستانتین بزرگ - توجه خود را به سازماندهی کارهای کلیسای مسیحی معطوف داشتند. البته با همه علاقه‌مندی کنستانتین و یزدگرد به مسیحیان فرمانبردار خویش، آنها همچنان تا هنگام مرگ به کیش گذشته خود وفادار ماندند و هیچ‌گاه غسل تعمید نیافتند. برای مسیحیان کلیسای شرق که در ایران زردشتی زندگی می‌کردند، داستان پیوند یزدگرد و مسیحیان نشانه‌ای شد برای بازنمایی موقعیت سخت مسیحیان در شرق نزدیک و البته قدرت روحی فراوان رهبران کلیسای شرقی که توانسته بودند فرمانروایی زردشتی را به مسیحیت علاقه‌مند کنند. حتی آغاز شدن آزار و پیگرد اندک مسیحیان در پایان دوره فرمانروایی یزدگرد، هیچ‌گاه گسترده‌گی چهره نیک او را در ادبیات مسیحی تغییر نداد و نویسندگان متأخر مسیحی، به‌ویژه در سنت تاریخی سُرّیانی، با نادیده گرفتن این آزار و پیگرد کوشیدند چرایی این تغییر رفتار یزدگرد را توضیح دهند. از این رو، یزدگرد که برای مسیحیان هم‌روزگار او همچون یک کنستانتین دیگر پنداشته می‌شد، در متن‌های متأخر مسیحی اندک اندک، تا اندازه‌ای چهره یک پادشاه مقدّس و هم شیطان به خود گرفت (McDonough, 2008: 128-136). از دیدگاه تاریخ‌نویسان و مردم رومی سده پنجم و ششم میلادی هم، این فرمانروای ایرانی زردشتی، نمونه یک شاه خوب بیگانه نامسیحی بود (Procopios, 1954: 1/17-22; Cameron,). (McDonough, 2008: 132; 1969-1970: 125-126).

گزارش‌های مسیحیان در کارنامه‌های شهدای مسیحی، که البته بسیار غرض‌ورزانه نوشته شده‌اند و دیدگاه خشم‌آلودی به ساسانیان دارند (کریستنسن، ۱۳۷۴: ۴۲۰-۴۲۳؛ آسموسن، ۱۳۷۷: ۳۸۰-۳۸۴)، آشکارا گواه‌اند که با وجود همهٔ گستاخی‌های بزرگ مذهبی پاره‌ای از مسیحیان و توهین‌های بی‌پای آنها به آموزه‌های زردشت، آن‌هم پیش چشم خود فرمانروای ایران، و خاموش گرداندن آتش‌های مقدس زردشتیان، و البته گهگاه گستاخی‌هایی در برابر فرمان‌های یزدگرد، او همیشه بردباری شگفت‌انگیزی نشان می‌داده است و ایرانیان پیش از این که چنین گناهکارانی را به دست مرگ سپارند، از آنها می‌خواستند با پوزش از کرده‌های خود و دوباره ساختن آنچه نابود کرده‌اند، راه بازگشت به زندگی را برای خود باز گذارند (McDonough, 2008: 133). یزدگرد در پایان پادشاهی خود، در نتیجهٔ گستاخی‌های مذهبی پاره‌ای از مسیحیان در توهین به آموزه‌های زردشتی و نابودی آتشکده‌ها و خاموش گرداندن آتش‌های مقدس زردشتیان، ناگزیر تا اندازه‌ای از بردباری و شکیبایی دینی خود دست کشید (برای داستان‌هایی از گستاخی‌های مسیحیان در خاموش گردانیدن آتش مقدس و نابودی آتشکده‌ها، نک: کریستنسن، ۱۳۷۴: ۳۷۰-۳۷۲؛ میلر، ۱۳۸۲: ۲۸۸-۲۹۰؛ دوشن‌گیمن، ۱۳۷۷: ۳۱۸-۳۱۹).

در ادبیات مسیحی متأخر سخت‌کوشی شده است که آزار و پیگرد اندک مسیحیان در پایان دورهٔ یزدگرد یکم را با این گستاخی‌های خود مسیحیان پیوند دهند و به توجیه خشونت یزدگرد با این مسیحیان پردازند. تئودوره، تاریخ‌نویس مسیحیِ هم‌روزگار با این رخدادها، اگرچه رفتار دلیرانهٔ اسقف عبدا را می‌ستاید، اما نابودی آتشکده را ناروا می‌داند (کریستنسن، ۱۳۷۴: ۳۷۱)، و تئوفانس هم که از پیوند دوستانهٔ یزدگرد با مسیحیانی چون ماروئا و عبدا یاد می‌کند و حتی می‌گوید او با موعظه‌های آنها در آستانهٔ تعمید قرار گرفته بود، در گزارش مرگ اسقف عبدا اشاره‌های بیشتری به دشمنی مغ‌ها با عبدا می‌کند، اما همانند تئودوره به نکوهش تعصب مذهبی زیاد او می‌پردازد (Theophanes, 1997: 128). اکنون بیشتر پژوهندگان عقیده دارند که دلیل تغییر دیدگاه یزدگرد دربارهٔ مسیحیان در پایان پادشاهی او، همین توهین‌های مذهبی و گستاخی‌های خود مسیحیان بوده است (برای نمونه: نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۰۶-۱۰۷، پانوش شمارهٔ ۳؛ کریستنسن، ۱۳۷۴: ۳۷۰-۳۷۱؛ میلر،

۱۳۸۲: ۲۸۸-۲۹۰؛ فرای، ۱۳۸۲: ۵۰۸-۵۰۹؛ شیپمان، ۱۳۸۴: ۴۵؛ زرین کوب، ۱۳۷۳: ۴۵۵/۱؛ دریایی، ۱۳۸۳: ۳۷؛ فرای، ۱۳۷۳: ۲۴۲-۲۴۳؛ بویس، ۱۳۸۱: ۱۵۲؛ دوشن گیمین، ۱۳۷۷: ۳۱۸-۳۱۹؛ وینتر و دیگناس، ۱۳۸۶: ۱۹۵-۱۹۹؛ گیرشمن، ۱۳۷۴: ۳۵۶-۳۵۷؛ بروسیوس، ۱۳۸۸: ۲۰۰). البته موبدانی که از گذشته‌های باستانی، خود را نگاهبانان کیش زردشت می‌دیدند و با بدعت‌ها و کژاندیشی‌های مذهبی و نیروگرفتن اقلیت‌های دینی در ایران ستیزه‌گر بودند، هیچ‌گاه از گفتگو با یزدگرد - که در آن روزگار و یا شاید چندی پس از مرگش «شاه بزه‌گر» خوانده شده بود- برای واداشتن او به سخت‌گیری و رویارویی با گستاخی‌های مسیحیان، این میهمانان ناخوانده سرزمین زردشت، فروگذار نبودند، به‌ویژه که گهگاه گرویدن پاره‌ای از بزرگان و اشراف ایرانی به مسیحیت را هم به چشم خود می‌دیدند (برای چند نمونه از این گرویدن زردشتیان به مسیحیت، نک: نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۰۶-۱۰۷، پانوش شماره ۳؛ کریستنسن، ۱۳۷۴: ۳۷۱-۳۷۲؛ میلر، ۱۳۸۲: ۲۸۹-۲۹۰). به گزارش تاریخ سيعرت - نوشته شده در سده سیزدهم میلادی - مغ‌ها از یزدگرد ناخشنود و متنفر بودند چراکه او از آغاز شهریاری خود، از قدرت رهبران مغ‌ها کاسته بود و از سوی دیگر مسیحیان به یزدگرد علاقه‌مند بودند و او به آنها اجازه بازسازی کلیساها را داده بود. مغ‌ها در آتشکده‌ها یزدگرد را نفرین می‌کردند، اما دعا‌های پدران کلیسا برای نگهداشت او از شیطان به درگاه خداوند می‌رسید. هنگامی که یهپلاها درگذشت و جانشین او «معنا» تبعید شد، شیطان در وجود یزدگرد رخنه کرد و او را واداشت تا آنچه را از روزها پیش مغ‌ها از او خواسته بودند، انجام دهد. هنگامی که یزدگرد درگذشت، مغ‌ها بسیار خشنود شدند (Addai Scher, 1907-18: 219-220).

یک بخش از نیکی دوّمین چهره یزدگرد ریشه در داستان درخواست آركاديوس امپراتور روم از یزدگرد برای پذیرفتن پسر خردسالش تئودوسیوس دوّم به فرزندخواندگی دارد. نیک‌اندیشی و جنگ‌گریزی یزدگرد چنان بود که آركاديوس از یزدگرد خواست تا تئودوسیوس، کودک خردسال و ولیعهد او، را به فرزندخواندگی گیرد و از فرمانروایی او پشتیبانی کند. یزدگرد نیک‌اندیشانه نماینده ویژه خود، خواجه‌ای مسیحی به نام آنتیوخوس را برای دایگی و پروراندن تئودوسیوس به کنستانتینوپولیس (= قسطنطنیه)

فرستاد و در نامه‌ای به سنا و بزرگان روم، با پشتیبانی از حق تئودوسیوس خردسال برای گرفتن تاج و تخت امپراتوری روم، او را «فرزند» خویش خواند و یادآور شد که هرکس با تئودوسیوس به ستیزه برخیزد، دشمن پادشاه ایران خواهد بود (Procopius, 1954: 1/17-22؛ کریستنسن، ۱۳۷۴: ۳۶۸-۳۶۹؛ فرای، ۱۳۷۳: ۲۴۳؛ شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۲۴-۴۲۵؛ همچنین نک: آسموسن، ۱۳۷۷: ۳۸۵-۳۸۶؛ Greatrex and Bardill, 1976: 172-173). اگرچه پروکوپئوس می‌گوید که این فرزندخواندگی در آستانهٔ مرگ آرکادیوس رخ داده است و هیچ یادی از آنتیوخوس نمی‌کند، تئوفانس آنتیوخوس را دایه و پرورانندهٔ تئودوسیوس می‌خواند (Theophanes, 1997: 123-124)، و از این رو باید گفت که این فرزندخواندگی نه در آستانهٔ مرگ آرکادیوس، که بلافاصله پس از زاده‌شدن تئودوسیوس در دهم آوریل ۴۱۰ م. و سال‌ها پیش از مرگ آرکادیوس انجام گرفته است. از سوی دیگر، آنتیوخوس نقش چشمگیری در تحولات سال‌های ۴۰۵-۴۰۶ م. در دربار روم داشت و این خود نشانهٔ آن است که او باید از سال‌ها پیش و شاید از حدود ۴۰۲ م. همچون نماینده و حلقهٔ پیوند ایران و بیزانس در سرزمین رومی‌ها بوده باشد (Greatrex and Bardill, 1976: 174-176).

گذشته از گزارش‌های غربی، حمزهٔ اصفهانی هم می‌گوید که یزدگرد، شروین برنیان رئیس کورهٔ دشتی را برای پروراندن و پشتیبانی از جانشین خردسال امپراتور روم به این سرزمین فرستاد و او پس از بیست سال فرمانروایی در روم و ساختن شهری به نام باشروان (= شروین)، تاج و تخت را به پسر پادشاه روم داد و خود به ایران بازگشت (حمزهٔ اصفهانی، ۱۳۴۶: ۱۴-۱۵؛ همچنین نک: مجمل‌التواریخ والقصص، ۱۳۸۳: ۸۶؛ مینوی، ۱۳۳۳: ۷۵-۷۶). گویا سرگذشت آنتیوخوس که در نوشته‌های ایرانی شروین دشتی نام گرفته، دست‌مایهٔ پیدایی داستانی تاریخی آمیخته با رخداد‌های عاشقانه شده باشد (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۷۴-۲۷۶؛ صادقی، ۱۳۷۹: ۲۳۳-۲۴۳). البته این پیوند ایران و بیزانس، یک‌سویه نبود، چنان‌که طبری از آمدن «تئودوسیوس، برادر امپراتور روم» به دربار یزدگرد سخن می‌گوید (طبری، ۱۳۵۲: ۶۱۶/۲؛ همچنین نک: فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۵۷۹/۵-۱۵۸۰ که این رومی را تینوش می‌خواند). از این رو، پیداست که تا پیش از جنگ‌های ۴۲۰-۴۲۲ م. پیوند

ایران و ییزانس دوستانه بود و رفت و آمدهای زیادی بین دربارهای تیسفون و کنستانتینوپولیس وجود داشته است (Greatrex and Bardill, 1976: 177)؛ همچنین برای آگاهی‌های بیشتر دربارهٔ پیوند ایران و روم در این دوره، نک: Rubin, 1986: 686-687; (Blockley, 1992: 54).

تئودوسیوس کودک، به دست آنتیوخوس و آسوده از پشتیبانی یزدگرد پرورش یافت و بالید، و پس از مرگ آرکادیوس، اگرچه روم در آشوب و آشفتگی بود، او در ژانویهٔ ۴۰۸ م. با هواداری نیرومندانۀ یزدگرد، امپراتور روم شد (دربارهٔ داستان فرزندخواندگی تئودوسیوس دوم از سوی یزدگرد و گفتگوهایی که دربارهٔ چگونگی و زمان این رخداد و همچنین دربارهٔ خواجه آنتیوخوس وجود دارد، نک: شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۲۴-۴۲۵؛ وینتر و دیکناس، ۱۳۸۶: ۷۸-۸۰، ۸۵-۸۶؛ Greatrex and Bardill, 1976: 171-197). خود آنتیوخوس هم سال‌ها از نیرومندترین مردان قسطنطنیه بود، و هنگامی که از دربار کناره گرفت، همچنان نفوذ خود را نگاه داشت و حتی به مقام «نجیب‌زادگی» دست یافت. آنتیوخوس کشیش هم شد و خانهٔ خود را کلیسا ساخت که بازمانده‌های آن را با نام وی و نقاشی‌هایی در قسطنطنیه در سال ۱۹۳۹ م. یافته‌اند (شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۲۴؛ Greatrex and Bardill, 1976: 180-197).

دومین چهرهٔ یزدگرد یکم؛ دوست یهودیان و یک کوروش دیگر

گزارش‌های یهودی از پیوند دوستانهٔ یزدگرد با یهودیان سخن می‌گویند که البته در بیرون از مرزهای ایران، هیچ‌گاه همانند مسیحیان از پشتیبانی‌های یک امپراتوری نیرومند همچون روم برخوردار نبودند. داستان‌های تلمودی می‌گویند که یزدگرد با عهد عتیق، کتاب مقدس یهودیان، آشنا بوده است و با بزرگان یهودی ایران رفتاری دوستانه و نیک داشته است (نیوسنر، ۱۳۷۷: ۳۵۴؛ Widengren, 1961: 139-140). این پیوند دوستانه چنان بود که ربی هونا بار نائان، رهبر جامعهٔ یهودیان بابل، در پیشگاه یزدگرد وی را «یک کوروش دیگر» خوانده بود (شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۲۳-۴۲۴؛ Widengren, 1961: 132-136). اهمیت این نام‌گذاری، هنگامی بهتر آشکار می‌گردد که یادآور شویم در کتاب مقدس

یهودیان، کوروش بزرگ (۵۵۹-۵۳۰ پیش از میلاد)، همچون «شبان خداوند»، «پادشاه دادگر»، «برگزیده یهوه»، «آزادی‌دهنده به یهودیان» و «مسیح خداوند» و با زیباترین سروده‌ها ستایش می‌شود (بدره‌ای، ۱۳۸۴: ۸۵-۹۸). از این رو، بزرگان یهودی اگر یزدگرد را کوروشی دیگر می‌خوانده‌اند، باید پنداشت که از دیدگاه یهودیان این فرمانروای ساسانیان همچون کوروش بزرگ، بسیار نیک‌خواه و هوادار یهودیان بوده است. همچنین ربی اشی، از مجتهدان بزرگ یهودی دوره یزدگرد، فرمان داده بود که اگرچه هیچ کس نباید به کافران آهن بفروشد، فروش آهن به ایرانیان که «از ما پشتیبانی می‌کنند» آزاد است (نیوسنر، ۱۳۷۷: ۳۵۴). گوشه‌ای از بردباری و آزاداندیشی مذهبی یزدگرد در پیوند با یهودیان، که همچون بردباری و مهربانی او با مسیحیان در متن‌های تاریخی سرچشمه گرفته از خداینامه ساسانیان آگاهانه هیچ اشاره‌ای به آن وجود ندارد، در متن فارسی میانه شهرستان‌های ایرانشهر هم بازتاب یافته است: «شهرستان شوش و شوشتر را شوشین دخت زن یزدگرد پسر شاپور ساخت که دختر رش گالوت (= رأس الجالوت) پادشاه یهودیان، و مادر بهرام گور بود» (شهرستان‌های ایرانشهر، ۱۳۸۸: ۳۴، ۴۱؛ متن‌های پهلوی، ۱۳۸۲: ۵۱-۵۲، ۱۹۰). همچنین شهرستان‌های ایرانشهر، گزارش می‌دهد که: «شهرستان جی (= اصفهان) را اسکندر گجسته (= ملعون) پسر فلیپوس ساخت؛ اقامتگاه جهودان آنجا بود. در دوران فرمانروایی یزدگرد پسر شاپور، به خواهش زن خویش شوشین دخت (جهودان را) به آنجا آورد» (شهرستان‌های ایرانشهر، ۱۳۸۸: ۳۴، ۴۱؛ متن‌های پهلوی، ۱۳۸۲: ۵۱-۵۲، ۱۹۰).

البته هم تاریخ شوش، تختگاه بزرگ هخامنشیان، بسیار کهن‌تر از دوره ساسانیان است و هم در متن‌های یهودی هیچ اشاره‌ای درباره یهودی بودن یک همسر یزدگرد و کوشش او در کوچاندن یهودیان به اصفهان به چشم نمی‌آید (نتصر، ۱۳۵۱: ۲۱-۲۳)، اما چنان‌که پیداست هم داستان‌های تلمودی و هم گزارش شهرستان‌های ایرانشهر، گواه روشن پیوند دوستانه یزدگرد با یهودیان‌اند. تجسم این که بردباری و پیوند دوستانه یزدگرد با یهودیان و آمدوشد رهبران یهودی در دربار یزدگرد، تا چه اندازه مغان زردشتی را آزرده و خشمگین می‌کرد، چندان دشوار نیست. همچنین به گزارش شهرستان‌های ایرانشهر، یزدگرد یکم به

خواهش شوشین دُخت، همسر یهودی خود، یهودی‌ها را در جی (= اصفهان) نشانند و این متن فارسی میانه، نرسه پسر یزگرد را «نرسه پسر دختر یهودی» می‌خواند (شهرستان‌های ایران‌شهر، ۱۳۸۸: ۳۲، ۳۸؛ نیوسنر، ۱۳۷۷: ۳۵۴؛ Widengren, 1961: 120).

سومین چهره یزدگرد یکم؛ پادشاه گناهکار و ستمگر

گزارش‌های تاریخی دوره اسلامی که آگاهی‌هایی درباره یزدگرد یکم به دست می‌دهند و البته بازتاب دیدگاه خداینامه، تاریخ ملی ایرانیان بوده‌اند، از او با واژگانی چون «دَفر / دَبر (= فریننده)» (خوارزمی، ۱۳۴۷: ۱۰۲؛ شهرستان‌های ایران‌شهر، ۱۳۸۸: ۳۳، ۳۹)، «فَظَّ» (خوارزمی، ۱۳۴۷: ۱۰۲)، «الخشَن» (درشت / خشن) (طبری، ۱۳۵۲: ۱۳۳/۲؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۴۲؛ حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۱۱، ۲۳، ۵۲؛ مقدسی، ۱۳۴۹: ۱۴۰/۳-۱۴۱؛ شهرستان‌های ایران‌شهر، ۱۳۸۸: ۳۳، ۳۹)، «الأثیم» (بزه‌گر) و «مُجرِم» (دینوری، ۱۳۸۱: ۷۸؛ مسعودی، ۱۳۸۲: ۲۵۵/۱؛ همو، ۱۳۶۵: ۹۴؛ حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۱۱، ۲۳، ۵۲؛ خوارزمی، ۱۳۴۷: ۱۰۲؛ مقدسی، ۱۳۴۹: ۱۴۰/۳؛ بیرونی، ۱۳۶۳: ۱۶۴؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۶؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۴۰-۶۴۱؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۱۱؛ فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۵۶۷/۵؛ ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۰۰؛ همچنین بسنجید با: نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۰۴، پانوش شماره ۲) سخن می‌گویند و یزدگرد چهره یک پادشاه ستمگر و بداندیش به خود می‌گیرد و همه کرده‌ها و سیاست‌های او زشت و نکوهیده خوانده می‌شود. *علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

طبری در توصیفی گسترده‌تر از دیگران، به گزارش کرده‌های گناهکارانه و اندیشه زشت یزدگرد پرداخته است. او می‌گوید یزدگرد فرهیخته و تیزهوش بود، اما بیشتر به چیزهای زیان‌آور می‌اندیشید و دانش خود را در نیرنگ و فریب‌کاری به کار می‌برد، دانش و فرهنگ دیگران را اندک می‌دید و به داشته‌های خود می‌بالید. او مردی سخت‌گیر، زشت‌خو، و ناسپاس بود. سخت‌گیری یزدگرد چنان بود که لغزش‌ها و گناهان خرد را بزرگ و نابخشودنی می‌شمرد و پادافره سخت می‌داد. او درباره گناهکاران، اگرچه گناه آنها کوچک بود، خواهش هیچ‌کس را نمی‌شنید، اگرچه آن کس از یکی بزرگان هم می‌بود. کرده‌های دیگران را پادشاه نمی‌داد، اما اگر خود نیکی ناچیزی می‌کرد، آن را

بزرگ می‌دید. اگر یکی دربارهٔ دیگری میانجی‌گری می‌کرد و سخن نیکی دربارهٔ او به زبان می‌آورد، یزدگرد می‌گفت: «آن کس که در پشتیبانی او با من سخن می‌گویی، می‌خواهد چه چیزی به تو بدهد و تاکنون چه از او ستانده‌ای؟». از این رو، مردم برای رهایی از سخت‌گیری و زشت‌خویی او به روش‌ها و آیین‌های پادشاهان پیشین، و ویژگی‌های نیک آنها چنگ می‌زدند و از ترس تندخویی و خون‌ریزی و ستمگری شاه، با همدیگر هم‌پیمان و هم‌سوگند شده بودند (طبری، ۱۳۵۲: ۶۰۸/۲-۶۰۹).

یزدگرد بزه‌گر آیین‌ها و سنت‌های پیشینیان و پدران خود را از بین برد، جهان را به نابودی کشاند، و با ستمگری مردم را آزار داد (جاحظ، ۱۳۸۶: ۲۱۷). او «ستم‌ها کرد بر اهل پادشاهی خویش، و رسم مطالبت و شکنجه کردن و عقوبت‌های گوناگون او آورد، و بر رعیت بیداد کرد، و مال‌هایی که داشتند همه بستند، و همهٔ اهل مملکت خویش درویش گردانید» (گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۶). یزدگرد آیین‌های نیک و دادگرانهٔ ساسانیان را نابود گردانید (ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۱۱؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۶؛ تجارب‌الأمم فی اخبار مُلُوک العرب والعجم، ۱۳۷۳: ۲۱۹)، همه از او می‌ترسیدند و مغ‌ها از کرده‌ها و اندیشهٔ او آزرده و رنجور بودند (فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۵۶۸/۵). هنگامی که بهرام گور پسر یزدگرد برای گرفتن تاج و تخت پدرش می‌کوشید، بزرگان ایران در بیان چرایی دشمنی خود با خانوادهٔ یزدگرد، مردانی را به شاهزاده نشان دادند که یزدگرد آنها را دو دست و پای، یا دو دست و گوش و زبان بریده، و یا دو چشم آنها را درآورده بود (فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۵۹۰/۵). به گزارش ابن بلخی، یزدگرد را «أثیم» (= گناهکار) می‌خواندند چون «معیوب و بداندیش و بداندرون و خونخوار بود»، و «اهل علم را دشمن داشتی و به دانش خویش مغرور بودی و پیوسته، بر کسی بهانه جستی، تا مال او می‌ستدی و خاندان‌های بزرگ را استیصال کردی، و با این همه عیب‌ها، بخیل بودی و مردم از وی در رنجی عظیم بودند» (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۰۰). در سدهٔ نهم هجری، میرخواند با این‌که همچون تاریخ‌نویسان سده‌های پیشین، یزدگرد را فرمانروایی بزه‌گر و ستمگر می‌خواند، گفته‌هایی خردمندانه و اندرزگونه از یزدگرد می‌آورد، اما خود یادآور می‌شود که یزدگرد با وجود چنین سخن‌های نیکی، هرگز به راستی از دانش و خردمندی خود بهره نبرد و حتی اگر از نوشیدن شراب و

گوش دادن به موسیقی دوری می‌جست برای آن بود که همیشه بتواند به آزار مردم بپردازد (میرخواند، ۱۳۳۸: ۷۵۶-۷۵۷). گزارش‌هایی که از سخت‌گیری، خون‌ریزی و ستیزه‌گری یزدگرد با مغ‌ها، بزرگان و هموندان خاندان‌های بزرگ یاد می‌کنند، آشکارا نگاه خشم‌آلود آنها را به شیوه پادشاهی یزدگرد بازتاب می‌دهند. شکیبایی و بردباری دینی یزدگرد و کوشش‌های او برای لگام‌زدن به قدرت فزاینده موبدان و بزرگان و دوری‌جستن از سیاست پرخاشگرانه در برخورد با همسایه غربی و مسیحی شاهنشاهی ساسانیان، همه و همه آتش خشم آنها را شعله‌ور کرده بود. اکنون شاید همه پژوهندگان همداستان‌اند که این بزرگان ایرانی و به‌ویژه موبدان زردشتی بوده‌اند که یزدگرد را برای بردباری و خوش‌رفتاری با مسیحیان و یهودیان، شاه بزه‌گر / الأئیم خوانده‌اند (برای نمونه: دوشن‌گیمن، ۱۳۷۷: ۳۱۸؛ آسموسن، ۱۳۷۷: ۳۸۵؛ بويس، ۱۳۸۱: ۱۵۱؛ فرای، ۱۳۷۳: ۲۴۲؛ شپیمان، ۱۳۸۴: ۴۵؛ یارشاطر، ۱۳۷۳: ۵۵؛ زرین‌کوب، ۱۳۷۳: ۴۵۵/۱؛ شاپورشهبازی، ۱۳۸۹: ۴۲۳؛ دریایی، ۱۳۸۳: ۳۷).

در پاره‌ای گزارش‌های تاریخی، نگاه بدبینانه به یزدگرد چنان است که حتی گفته می‌شود بدخویی و بداندیشی یزدگرد از نخستین روزهای پادشاهی او آغاز شده بود، و او در سخنرانی تاج‌گذاری خود، که می‌بایست همچون نیاکان خود با نوید دادگری و نیکی مردم را به وفاداری بخواند، تنها همه آنها را از نافرمانی بیم داده و به وفاداری و فرمانبرداری خوانده بود، و هیچ مژده‌ای درباره فرمانروایی دادگرانه و نیک نداده بود (تجارب‌الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۳: ۲۱۹). به گزارش ثعالبی، ایرانیان در هنگام به تخت نشاندن یزدگرد، از بدنهادی و پلیدی او آگاه بوده‌اند اما چاره‌ای جز پذیرفتن پادشاهی او نداشتند و امیدوار بودند که تاج و تخت شهریاری، یزدگرد را پاکیزه‌خو و نیک‌نهاد گرداند. یزدگرد شادباش بزرگان را در روز تاج‌گذاری خویش، نه همچون فرمانروایان پیشین با سخن گفتن، که تنها با اشاره سر و دست پاسخ داده بود! و آنها همان هنگام از گزینش او به پادشاهی آشفته و پشیمان گشته بودند (ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۱۱-۳۱۲). با وجود این، یک شاهزاده دست‌نشانده هرگز نمی‌توانست در آغاز شهریاری خود چنین رفتارهای گستاخانه‌ای با بزرگان نیرومند ایرانی داشته باشد، و این

گزارش را باید افسانه‌ای پرداخته هماوردان کینه‌ورز یزدگرد شناخت که می‌کوشیدند دوباره یادآوری کنند شاه بزه‌گر از آغاز مردی بدنهاد بوده است. با وجود همه گزارش‌های کینه‌ورزانه‌ای که بازتاب دیدگاه دشمنانه موبدان و بزرگان دوره ساسانیان درباره یزدگرد یکم هستند، هنوز در پاره‌ای از خود این گزارش‌ها نشانه‌هایی از خردمندی و سیاست‌های آزادمنشانه او به چشم می‌آید. طبری می‌گوید که بهرام گور (۴۲۰-۴۳۸ م.) در بازگشت از جنگ با هپتالیان، خشمگین از ایرانیانی که پنداشته بودند بهرام نمی‌تواند با هپتالیان بجنگد و از این رو کوشیده بودند با هپتالیان گفتگوهای پنهانی انجام دهند و به آنها باج دهند، چند روز پیاپی با بزرگان شاهنشاهی به گفتگو پرداخت، آنان را به فرمانبرداری خواند و گفت که او می‌خواهد در شهریاری خود مهربان و آسان‌گیر باشد و نیکویی کند، اما اگر آنها گستاخی ورزند، وی سخت‌گیرتر از پدرش خواهد شد. بهرام به بزرگان گفته بود که پدرش یزدگرد هم، فرمانروایی خود را با دادگری و بردباری و نرم‌خویی آغاز نهاد و چون پاره‌ای از مردم چنان که باید فرمانبردار او نبودند، وی ناگزیر به درشت‌خویی و سخت‌گیری و خونریزی گرایید (طبری، ۱۳۵۲: ۶۲۳/۲). همچنین پرورش نیک، تیزهوشی و آشنایی یزدگرد با دانش‌های گوناگون زمانه خویش هم در گزارش‌هایی بازتاب یافته‌اند که گویی با همه دروغ‌پردازی‌های کُشنندگان یزدگرد پنهان‌شدنی نبوده است (همان: ۶۰۸/۲؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۴۱).

آوازه یزدگرد در بزرگی و نیک‌خویی به دنیای روم هم رسیده بود. پروکوپئوس و آگاتیاس، اگرچه آشکارا با ایرانیان دشمنی می‌ورزند و کینه‌ورزانه درباره ساسانیان سخن می‌گویند، یزدگرد را فرمانروایی نیک‌اندیش و بزرگ‌منش خوانده‌اند (Procopius, 1954: 1/17-22; Cameron, 1969-1970: 125-126).

به عقیده من، احتمالاً در پاره‌ای گزارش‌های ایرانی هم - شاید در افسانه‌هایی که توده مردم در حافظه خود نگاه داشته بودند - یزدگرد یکم دارای چهره‌ای نیک و مهربان بوده است، چنان که حمزه اصفهانی از یک پادشاه به نام «یزدگرد پدر یزدگرد بزه‌گر» یاد می‌کند که بزرگوارتر از پسرش، و مردی سیاست‌پیشه و مهربان و هم‌روزگار با یکی از امپراتوران روم بوده است که او پسر کوچک خود را به این یزدگرد پدر یزدگرد بزه‌گر

سپرده بود تا وی را پرورش دهد و از او برای گرفتن تاج و تخت روم پشتیبانی کند (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۱۴-۱۵). اگرچه این گزارش در نگاه نخست آشفته و نادرست به چشم می‌آید و در تاریخ ساسانیان، این «یزدگرد پدر یزدگرد بزه‌گر» وجود ندارد، چیزی که اهمیت دارد، اشاره حمزه اصفهانی به بزرگواری و مهربانی فرمانروایی به نام یزدگرد است که همروزگار با یکی از امپراتوران روم (= آرکادیوس) بوده است و او پرورش پسر کوچک و جانشین خود (= تئودوسیوس) را به این فرمانروای ایرانی (= یزدگرد یکم) سپرده بوده است. همچنین حمزه اصفهانی، در یک فهرست نام پادشاهان ساسانی، از «یزدگرد پسر بهرام پسر شاپور» یاد می‌کند، و او را یزدگرد نرم (= نیکوکار و مهربان) می‌خواند و پس از وی از پادشاهی یزدگرد خشن، پسر یزدگرد نرم سخن می‌گوید (همان: ۱۶).

موبدان و بزرگان زردشتی دوره ساسانیان درباره مرگ یزدگرد یکم داستانی با شاخ و برگ‌های افسانه‌ای بسیار ساختند و پراکندند که خود، از راه ترجمه عربی خداینامه، تاریخ ملی ایرانیان باستان، برای عرب‌ها و ایرانیان روزگار اسلامی بازگو شد. در لابه‌لای شاخ و برگ‌های افسانه مرگ یزدگرد، او بیش از پیش چهره‌ای اهریمنی و ستمگرانه و ناسازگار با دو چهره نیک او در گزارش‌های یهودی و مسیحی یافت. طبری گزارش گسترده خود را درباره ستمگری‌ها و خشونت‌های یزدگرد به مرگ او پیوند می‌دهد و می‌گوید یزدگرد بزرگان و اشراف را خوار کرد و با ستمگری، ناتوانان را کشت، خون بسیار ریخت و مردم چیزی مگر درشت‌خویی و ستمگری و خون‌ریزی از او نمی‌دیدند. هنگامی که آنها این همه ستمگری و خون‌ریزی فزاینده یزدگرد را دیدند، گردهم آمدند و شکوه و گلایه به درگاه خداوند بردند تا زودتر آنها را از بیدادگری شاه بزه‌گر برهاند (طبری، ۱۳۵۲: ۶۰۹/۲). پرده دوم افسانه مرگ یزدگرد، در گوشه دورافتاده‌ای از ایران رخ می‌دهد. به گفته طبری، یزدگرد در گرگان بود که روزی اسبی زیبا و خوش‌اندام به در کاخ وی آمد و همه مردم از دیدن او شگفت‌زده شدند. یزدگرد فرمان داد تا ستوربانان اسب را زین و لگام گذارند و پیش او آورند، با این همه کوشش آنان بیهوده بود و ناگزیر یزدگرد خود اسب را گرفت و زین و لگام نهاد. اسب در دست پادشاه آرام بود، اما چون

خواست پارْدُم اسب را بنهد، جفته‌ای به سینهٔ شاه کوید و او را کشت و خود به تاخت دور شد و پنهان گشت. مردم مرگ یزدگرد را نشانهٔ خواست و مهربانی خداوند در حق خود انگاشتند (همان: ۶۰۸/۲-۶۰۹). در پاره‌ای گزارش‌ها که احتمالاً ریخت کهن‌ترین افسانه را بازتاب می‌دهند، آمده است که مردم گفتند آن اسب فرشته‌ای بود از فرشتگان خداوند، که برای کشتن یزدگرد به پیکر اسب درآمده بود و خداوند او را فرستاده بود تا مردم را از ستم‌ها و بیدادگری‌های یزدگرد برهاند (جاحظ، ۱۳۸۶: ۲۱۷-۲۱۸؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۴۱-۶۴۲؛ مقدسی، ۱۳۴۹: ۱۴۰/۳-۱۴۱؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۶-۲۷؛ ابن‌بلخی، ۱۳۷۴: ۲۰۳).

گزارش طبری دربارهٔ مرگ یزدگرد، با پاره‌ای افزوده‌ها و کاستی‌ها، در نوشته‌های دیگران هم به چشم می‌آید و همهٔ آنها در ۱. ستمگری و بیداد یزدگرد، ۲. خشم مردم و به ستوه آمدن آنها و شکوه بردن پیش خداوند، ۳. پیدا شدن اسبی نژاده و زیبا، ۴. مرگ یزدگرد از جفتهٔ اسب و ۵. خشنودی مردم از مرگ شاه بزه‌گر - که خواست خداوند بود - همداستان‌اند (برای نمونه نک: یعقوبی، ۱۳۶۶: ۱۹۹/۱؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۴۰؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۱۱؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۶؛ مقدسی، ۱۳۴۹: ۱۴۰/۳-۱۴۱؛ ابن‌بلخی، ۱۳۷۴: ۸۲، ۲۰۰-۲۰۳؛ مجمل‌التواریخ والقصص، ۱۳۸۳: ۳۵).

به گفتهٔ فردوسی، موبدان و ستاره‌شناس‌ها در پاسخ به این پرسش یزدگرد که مرگ وی کجا و چه زمانی رخ خواهد داد، گفته بودند او در نزدیکی چشمهٔ سو در توس خراسان خواهد مرد. یزدگرد در کوشش برای گریز از مرگ، سوگند خورد که هیچ‌گاه چشمهٔ سو را به چشم نیند، تا این که روزی خون از بینی یزدگرد گشاده شد و پزشکان با همهٔ کوشش خود نتوانستند خون را بند آورند. موبد چارهٔ یزدگرد را در آن دید که وی به چشمهٔ سو رود و با ستایش یزدان سوگند خود را فراموش کند. یزدگرد سخن موبد را پذیرفت و به سوی چشمه سو رفت و آیین نیایش را به جای آورد. او از آب چشمه نوشید و خونریزی بند آمد، با وجود این، بهبودی خویش را نشانهٔ خردمندی خود دانست و دوباره خودبینی و نافرمانی پیشه کرد! در این هنگام، اسبی سپید و زیبا و شایسته، از چشمهٔ آب بیرون آمد و چون همراهان یزدگرد در گرفتن آن اسب ناتوان شدند، خود وی زین و لگام گرفت و به سوی اسب شتافت. یزدگرد اسب را زین گذاشت و چون کوشید تا پارْدُم اسب را بنهد، او

خروشید و جفته‌ای مرگ آور به سینه شاه کوید و او را کشت و خود در چشمه سو نهران گشت! آنگاه موبدان کالبد شاه را شستند و در تابوت نهادند، و به پارس بردند تا در دخمه گذارند (فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۵۸۰/۵-۱۵۸۲).

بیش از یک سده پیش، تنودور نولدکه (۱۸۳۶-۱۹۳۰ میلادی)، در ترجمه آلمانی بخش ساسانیان از «تاریخ الرسل و الملوک»، مرده‌ریگ ارزشمند محمد بن جریر طبری (مرگ: ۳۱۰ هجق)، درباره افسانه مرگ یزدگرد یکم چنین گفت: «داستان مرگ شگفت آور این پادشاه، رابطه بسیار نزدیکی دارد با توصیفی که از بدی او کرده‌اند. این داستان را سعید ابن البطریق و ابن قتیبه و دیگران چنان ذکر کرده‌اند که مبتنی بودن همه آنها بر یک اصل - ابن مقفع - معلوم می‌گردد... با توجه به این که روایت راجع به این پادشاه چه اندازه آگاهانه و روشن تدوین شده است، نمی‌توان آن را از قبیل افسانه‌هایی که از روی ساده‌لوحی به وجود آمده است، دانست. من فکر می‌کنم که این داستان به منظور معینی ساخته شده است. این پادشاه را، که مبعوض بزرگان بوده است، در گرگان دوردست پنهانی کشته‌اند و بعد این داستان را منتشر ساخته‌اند... فتنه و کشمکشی که درست پس از مرگ این پادشاه بر سر جانشینی او روی داد، این عقیده را تأیید می‌کند» (نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۰۹-۱۱۰، پانویست شماره ۱).

دیدگاه نولدکه کاملاً پذیرفته شد و تاکنون شاید همه پژوهندگان تاریخ ساسانیان، مرگ یزدگرد یکم را از دریچه چشم نولدکه دیده‌اند (برای نمونه نک: کریستنسن، ۱۳۷۴: ۳۷۲؛ شیمان، ۱۳۸۴: ۴۵-۴۶؛ زرین کوب، ۱۳۷۳: ۱/۴۵۶؛ شاپور شهبازی، ۱۳۹۲: ۴۳۰). آیا چنان که نولدکه و پژوهندگان پیرو او می‌پندارند بزرگان و مغان زردشتی فرمانروای بزه‌گر را کشته‌اند و داستان آمدن اسب و مرگ یزدگرد از لگد این اسب را پراکنده‌اند؟ زنده‌یاد علیرضا شاپور شهبازی، اگرچه با دیدگاه نولدکه درباره مرگ یزدگرد همداستان است می‌گوید نولدکه معنای نمادین داستان را دریافته است. به عقیده او، اسب از نمادهای مهر - ایزد پیمان و عدالت به‌ویژه عدالت شاهانه - بوده است و در ایران باستان فرمانروایی که از دادگری دوری می‌جست، گویی پیمان خود را با مردم و ایزدان نادیده گرفته بود و از این رو سزاوار مرگ می‌گشت. همچنین آب، نماد ایام نپات از ایزدان بزرگ زردشتی بود که با

فرهٔ خدا بخشیده، پیوند تنگاتنگی داشت چنان که هنگامی که فرهٔ جمشید در نتیجهٔ گناه او از وی گسست، به درون آب رفت و ایام نیات آن را نگاه داشت تا در آینده به دست گرشاسب و فریدون داده شد. از این رو، اگر مردم می‌گفتند خداوند آنها را از دست یزدگرد رهایی بخشیده است، چندان شگفت‌انگیز نبوده است. یزدگرد بزه‌گر و ستمگر شده بود و ستمگری و ستیزندگی او با مردم به مفهوم شکستن پیمان خود با مردم و ایزدان و ناشایستگی او برای داشتن فرهٔ ایزدی بود. پس استغاثهٔ مردم به درگاه خداوند گیرا شده بود و ایزدانی که پیمان و فرهٔ را نگاهبانی می‌کردند، اسبی فرستادند تا کارنامهٔ زندگی شاه را درهم پیچید (شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۳۰؛ ۳۵۵-۳۶۲: Shapur Shahbazi, 2003).

اگرچه دیدگاه خشم‌آلود تاریخ‌نگاری ساسانیان دربارهٔ یزدگرد و سیاست‌های او، و کوشش و هم‌پیمانی بزرگان و هموندان دودمان‌های نژادهٔ ایرانی در نادیده گرفتن پسران یزدگرد برای پادشاهی ایران‌شهر می‌تواند نشانهٔ دسیسه‌چینی پنهانی آنها در مرگ شاه بزه‌گر باشد، اما چند اشارهٔ منابع مسیحی به بیماری یزدگرد که می‌گویند اسقف ماروثا به درمان او پرداخته بود، می‌تواند گواه بیماری او باشد و همداستانی پروکوپسوس، موسی خورنی و تاریخ سيعرت دربارهٔ مرگ یزدگرد از یک بیماری (موسی خورنی، ۱۳۸۰: ۲۰۹؛ Procopios, 1954: 1/17-22; Addai Scher, 1907-18: 205-207, 212-216, 219-220) و همچنین اشارهٔ فردوسی به بیماری او و رفتن به چشمهٔ سو برای بهبود یافتن از بیماری، این پرسش را به وجود می‌آورد که آیا مرگ یزدگرد در نتیجهٔ یک بیماری کهنه - با نشانه‌های سردرد - نبوده است که در تاریخ‌نگاری ساسانیان در چارچوب یک افسانه و همچون یک پادفارهٔ ایزدی و شایستهٔ فرمانروایی بزه‌گر بازگو شده است تا همهٔ مردم مرگ شوم یک پادشاه ستیزه‌گر با بزرگان و مغان را به خواست خداوند به چشم بینند؟ توصیف آشکار کشته شدن پاره‌ای از فرمانروایان ساسانی در خداینامه، که از راه ترجمه‌های عربی آن به منابع تاریخی دورهٔ اسلامی راه جست (برای نمونه دربارهٔ توصیف آشکار چگونگی کشته شدن شاپور سوم، بهرام چهارم، هرمزد چهارم و خسرو پرویز به دست بزرگان و اشراف ایرانی، نک: طبری، ۱۳۵۲: ۶۰۷/۲، ۶۹۷، ۷۲۴-۷۳۱، ۷۶۷-۷۷۹؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۴۰، ۷۴۴-۷۴۵، ۷۵۱-۷۵۲، ۷۹۶-۸۱۳؛ دینوری، ۱۳۸۱: ۷۸، ۱۰۶، ۱۱۳-۱۱۷، ۱۳۷-۱۴۰؛

یعقوبی، ۱۳۶۶: ۱/۱۹۹، ۲۰۷؛ ثعالبی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۶۳-۳۶۴، ۳۷۳-۳۷۶، ۳۹۹-۴۰۱؛
گردیزی، ۱۳۴۷: ۳۳-۳۴؛ مسعودی، ۱۳۸۲: ۱/۲۶۵-۲۶۷؛ فردوسی، ۱۳۷۴: ۶/۱۹۴۳-۱۹۵۰،
۲۰۲۱، ۲۰۵۳، ۲۲۰۱-۲۲۱۸؛ تجارب‌الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۳: ۳۱۹،
۳۳۰، ۳۵۲-۳۵۹؛ مجمل‌التواریخ و القصص، ۱۳۸۳: ۶۸؛ ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۱۹۸، ۲۴۴-۲۴۶)،
باید به پژوهندگان یادآوری کند که اگر یزدگرد یکم را هم موبدان و بزرگان از پای
در آورده بودند، آنها چندان نیازمند ساختن و پراکندن افسانه آمدن اسب و کشتن یزدگرد
برای پنهان داشتن توطئه خود نبوده‌اند، به‌ویژه این که آنها خود یزدگرد را فرمانروایی بزه‌گر
هم می‌خوانده‌اند. از این‌رو، به گمان من، یزدگرد یکم چنان که پروکوپیوس، موسی
خورنی و تاریخ سيعرت می‌گویند، از یک بیماری مرده است، و این بزرگان و مغان
کینه‌جو و دشمن یزدگرد بودند که در کوشش برای نابودی نام و خاطره یک فرمانروای
ایرانی، که مسیحیان او را «شاه پیروزمند، شکوهمند و نیک» و یهودیان او را دوست خود و
یک «کورس دیگر» می‌خواندند، درباره مرگ او افسانه‌ای بافتند که همگان را می‌آگاهانید
شاه بزه‌گر چگونه به خواست خداوند نابود شده است (جلیلیان، ۱۳۹۴: ۱۳-۲۳).

نتیجه‌گیری

موبدان زردشتی که در همه دوره ساسانیان نشان داده بودند چشم دیدن بردباری دینی
پادشاهان و ورود و گسترش دین‌های بیگانه را به ایران نخواهند داشت، از شکیبایی دینی
یزدگرد یکم با مسیحیان و یهودیان بسیار آزاده و ناخشنود شدند. گذشته از دشمنی
موبدان، کوشش یزدگرد یکم برای لگام‌زدن به نیرومندی فزاینده بزرگان و رؤسای
خاندان‌های بزرگ، که گهگاه حتی پادشاه را چون بازیچه خود می‌انگاشتند، ستیزه‌گری
آنها را هم برای پادشاه به ارمغان آورد. از این‌رو، نباید چندان شکفت‌انگیز باشد که در
سنت تاریخ‌نگاری ساسانیان، که خود بازتاب آشکار دیدگاه موبدان و بزرگان زردشتی
است، یزدگرد یکم چهره فرمانروایی گناهکار، خشن و ستمگر به خود گرفته است. با
وجود این، یهودیان و مسیحیان در سپاسگزاری از بردباری و پشتیبانی دینی یزدگرد از
مردمان یهودی و مسیحی ایرانشهر، زبان به ستایش او گشوده‌اند. داستان‌های تلمودی از

مهربانی یزدگرد با یهودیان سخن می‌گویند و او را فرمانروایی نیک‌خواه، هوادار یهودیان و همچون یک کوروش دیگر می‌خوانند. در تاریخ و تاریخ‌نگاری مسیحی هم یزدگرد یکم همواره فرمانروایی پیروزمند و نیک و همچون دوّمین کنستانتین برای دنیای مسیحیت انگاشته شده است. چهره تاریخی یزدگرد یکم پشت این سه چهره‌ای که زردشتیان، یهودیان و مسیحیان از او کشیده‌اند، پنهان شده است.

منابع و مأخذ

- آسموسن، ی. پ. (۱۳۷۷). «مسیحیان در ایران»، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی* (جلد سوم - قسمت دوم). پژوهش دانشگاه کیمبریج. گردآورنده احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر. ص ۳۶۵-۳۹۶.
- ابن بلخی (۱۳۷۴). *فارسانامه ابن بلخی*، براساس متن مصحح لسترنج و نیکلسن. توضیح و تحشیه از منصور رستگار فسایی. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
- ابن العبری، غریغوریوس بن هارون (۱۳۷۷). *مختصر تاریخ السدؤول*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۳۴۶). *تاریخ پیامبران و شاهان (سنی الملوک الارض و الانبیاء)*. ترجمه جعفر شعار. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- بدره‌ای، فریدون (۱۳۸۴). *کوروش کبیر در قرآن مجید و عهد عتیق*. تهران: انتشارات اساطیر.
- بروسیوس، ماریا (۱۳۸۸). *ایران باستان*. ترجمه عیسی عبدی. تهران: نشر ماهی.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۴). *فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران)*. ترجمه آذرتاش آذرنوش. به تصحیح استاد علامه محمد فرزاد. تهران: انتشارات سروش.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۸۵). *تاریخ بلعمی*. به تصحیح محمد تقی بهار. به کوشش محمد پروین گنابادی. تهران: انتشارات زوار.

- صادقی، علی اشرف (۱۳۷۹). «شروینیان یا عشق‌نامه شروین دشتی و شروه‌سرایی»، یادنامه دکتر احمد تفضلی. به کوشش دکتر علی اشرف صادقی. تهران: انتشارات توس. ص ۲۳۳-۲۴۳.
- بویس، مری (۱۳۸۱). *زردشتیان؛ باورها و آداب دینی آنها*. ترجمه عسکر بهرامی. تهران: ققنوس.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۳). *آثارالباقیه*. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- *تجارب الأمم فی اخبار ملوک العرب و العجم* (۱۳۷۳). به کوشش رضا انزابی‌نژاد و یحیی کلانتری، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۶). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: انتشارات سخن.
- ثعالبی مرغنی، حسین بن محمد (۱۳۷۲). *شاهنامه کهن: پارسی تاریخ غرر السیر*. ترجمه محمد روحانی، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد.
- جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر (۱۳۸۶). *تاج آیین کشورداری در ایران و اسلام*. ترجمه حبیب‌اله نوبخت، تهران: آشیانه کتاب.
- جلیلیان، شهرام (۱۳۹۴). «افسانه مرگ یزدگرد بزه‌گر». *دوفصلنامه تحقیقات تاریخ اجتماعی*، سال پنجم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۳-۲۳.
- خوارزمی، ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب (۱۳۴۷). *ترجمه مفاتیح العلوم*. ترجمه حسین خدیو جم. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- دریایی، تورج (۱۳۸۳). *شاهنشاهی ساسانی*. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: ققنوس.
- _____ (۱۳۹۱). «تاریخ، حماسه و سکه‌شناسی: بررسی واژه رام‌شهر، لقب یزدگرد اول». *ناگفته‌های امپراتوری ساسانیان*. ترجمه آهنگ حقانی و محمود فاضلی بیرجندی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ص ۷۳-۷۹.

- دوشن گیمن، ژاک (۱۳۷۷). «دین زرتشت»، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی* (ج ۳- قسمت دوم)، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: مؤسسه انتشاراتی امیرکبیر، ص ۲۹۱-۳۴۴.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۸۱). *اخبار الطوال*. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۳). *تاریخ مردم ایران (۱)*؛ *ایران قبل از اسلام*. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین و روزبه زرین کوب (۱۳۷۹). *تاریخ ایران باستان (۴)*، *تاریخ سیاسی دوره ساسانیان*. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- شاپور شهبازی، علیرضا (۱۳۸۹). *تاریخ ساسانیان: ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- *شهرستان‌های ایران‌شهر (۱۳۸۸)*. با آوانویسی. ترجمه فارسی و یادداشت‌ها از: تورج دریایی. ترجمه شهرام جلیلیان. تهران: انتشارات توس.
- شیپمان، کلاوس (۱۳۸۴). *میانی تاریخ ساسانیان*. ترجمه کیکاووس جهاننداری. تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۵۲). *تاریخ طبری یا تاریخ الرُّسُل و المُلُوک*. ج ۲. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۸۲). *تاریخ باستانی ایران*. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۷۳). «تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان». *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی* (جلد سوم - قسمت اول). پژوهش دانشگاه کمبریج. گردآورنده احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: مؤسسه انتشاراتی امیرکبیر. ص ۱۲۳-۲۰۰.

- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۴). *شاهنامه فردوسی*. به تصحیح ژول مول. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- کریستنسن، آرتور امانوئل (۱۳۷۴). *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه رشید یاسمی. تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- گردیزی، عبدالحی الضحاک ابن محمود (۱۳۴۷). *زین‌الأخبار*. به مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- گیرشمن، رمان (۱۳۷۴). *ایران از آغاز تا اسلام*. ترجمه محمد معین. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- *متن‌های پهلوی* (۱۳۸۲). گردآورنده جاماسب جی آسانا. ترجمه سعید عریان. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- *مجم‌التواریخ و التخصص* (۱۳۸۳). به تصحیح محمدتقی بهار. تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۶۵). *التنبیه و الاشراف*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۸۲). *مُروُحُ الذَّهَب و معادن الجواهر*. ج ۱. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۶۷). *تاریخ سیاسی ساسانیان*. ج ۱. تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۴۹). *آفرینش و تاریخ*. ج ۳. ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- موسی خورنی. (۱۳۸۰). *تاریخ ارمنیان*. ترجمه ادیک باغداساریان (ا. گرمایک). تهران: ادیک باغداساریان.

- میرخواند، محمد بن خاوند شاه بن محمود. (۱۳۳۸). *تاریخ روضةالصفاء*. ج ۱، به تصحیح عباس پرویز. تهران: انتشارات خیام.
- میلر، ویلیام مک‌الوی. (۱۳۸۲). *تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم و ایران*. ترجمه علی نخستین. تهران: انتشارات اساطیر.
- مینوی، مجتبی. (۱۳۳۳). «یکی از فارسیات ابونواس». *مجله دانشکده ادبیات تهران*. سال یکم. شماره ۳. ص ۶۲-۷۷.
- نتصر، آمنون. (۱۳۵۱). «شاهان ساسانی در تلمود؛ شاپور اول، شاپور دوم، و یزدگرد اول». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی (یادنامه سعید نفیسی)*، سال ۱۹. شماره ۱-۲. شماره پیاپی ۷۸. ص ۹-۲۳.
- نولدکه، تئودور. (۱۳۷۸). *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*. ترجمه عباس زریاب خوبی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نیوسنر، ج. (۱۳۷۷). «یهودیان در ایران». *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی (جلد سوم - قسمت دوم)*. پژوهش دانشگاه کیمبریج. گردآورنده احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر. ص ۳۴۵-۳۶۳.
- وینتر، انگلبرت، و بثاته دیگناس. (۱۳۸۶). *روم و ایران دو قدرت جهانی در کشاکش و همزیستی*. ترجمه کیکاووس جهانداری. تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
- یارشاطر، احسان. (۱۳۷۳). «پیشگفتار». *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی (ج ۳ - قسمت اول)*، پژوهش دانشگاه کیمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر. ص ۹-۹۵.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. (۱۳۶۶). *تاریخ یعقوبی*. ج ۱. ترجمه محمدابراهیم آیتی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- Addai Scher, *Histoire nestorienne inedite (Chronicle de Seert)*. Patrologia Orientalis 4.3, 5.2, 7.2, 13.4 (Paris: Firmin-Diot, 1907-18), 1.204 (= Chronicle of Si'rt).
- Blockley, R.C. (1992). *East Roman Foreign Policy*. Leeds.

- Cameron, A. (1969-1970). "Agathias on the Sassanians", *Dumbarton Oaks Papers* 23, pp. 74-75.
- Cameron, A. (1993). *The Later Roman Empire*. London.
- Cameron, A. and J. Long. (1993). *Barbarians and Politics at the Court of Arcadius*. Berkeley-Los Angeles.
- Greatrex, Geoffrey, and Jonathan Bardill. (1976). "Antiochus the Praepositus: A Persian Eunuch at the Court of Theodosius II", *Dumbarton Oaks Papers* 50, pp. 171-197.
- Liebeschuetz, J.H.W.G. (1991). *Barbarians and Bishops*. Oxford.
- McDonough, Scott. (2008). "A Second Constantine? The Sasanian King Yazdgerd in Christian History and Historiography", *Journal of Late Antiquity*. pp. 127-141.
- Procopius of Caesarea. (1954). *History of the Wars*. I. With an English Translation by H. B. Dewing. London and Cambridge. Loeb Classics Library.
- Rawlinson, G. (1882). *The Seventh Great Oriental Monarchy. Or the Geography, History, and Antiquities of the Sasanians or New Persian Empire*. New York.
- Rubin, Z. (1986). "Diplomacy and War in the Relations between Byzantium and the Sassanids in the Fifth Century A.D.," in *The Defence of the Roman and Byzantine East*. ed. P. Freeman and D. Kennedy. BAR International Series 297. Oxford. Pp. 686-687.
- Shapur Shahbazi, A. (2003). "The Horse that Killed Yazdagerd "the Sineer"", *Paitimāna, (Essay in Iranian Indo-European and Indian Studies in Honor of Hanns-Peter Schmidt)*. Edited by Siamak Adhami. Mazda Publishers. Costa Mesa. California. pp. 355-362.
- Theophanes. (1997). *The Chronicle of Theophanes Confessor, Byzantine and Near Eastern History AD 284-813*, tr. With introduction and commentary by Cyril Mango and Roger Scott, with the assistance of Geoffrey Greatrex, Oxford.
- Widengren, Geo. (1961). "The Status of the Jews in the Sassanian Empire". *Iranica Antiqua*. I. pp. 117-162.